

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ معنای واژه‌های مشخص شده را با کاربرد آنها در متن درس مقایسه کنید.
 حافظ ▀ **ارباب حاجتیم** و زبان سؤال نیست ▀ **در حضرت کریم تمنا** چه حاجت است
- ۲ ▀ **تعلیم ز ارّه گیر در امر معاش** ▀ **نیمی سوی خود می کش و نیمی می پاش** ▀ **ابوسعید ابوالخیر**
- ۳ ▀ **ضمیر پیوسته غالباً در متن ادبی، در یکی از دو جایگاه زیر قرار می گیرد:**
 الف) **به فعل متصل می شود؛ در این صورت، «مفعول» یا «متمم» است.**
 ب) **به واژه‌هایی به جز فعل وصل می شود؛ در این صورت، «مضاف الیه» است.**
 گاه ضمیر، برخلاف موارد «الف» و «ب» در جایگاه اصلی خود قرار نمی گیرد و در جای دیگر می نشیند؛ به این شیوه کاربرد ضمیر، «جهش» یا «جابه جایی ضمیر» می گویند؛ مانند کاربرد ضمیر پیوسته «ت» در مصراع اول سروده زیر:
- ای بی نشان محض، نشان از که جویمت؟ **گم گشت در توهر دو جهان از که جویمت؟** **عطار**
- ▀ در شعر این درس، نمونه‌ای از «جهش ضمیر» را مشخص کنید.

لنا معوق بودن
 بی نیازی
 نیکی - در آن
 درین کند محض

دست نیافتی
 بودن معوق

قلمرو ادبی

- ۱ در متن درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.
- ۲ در ادبیات فارسی، شاعران یا نویسندگان، واژه «صبا» را در کدام مفهوم نمادین به کار می‌برند؟

بیام‌رسانی

۳ هرگاه، در عبارت یا بیتی، یک کلمه‌ای به چند معنا به کار رود، آرایهٔ «ایهام» پدید می‌آید. ایهام، از ریشهٔ «وهم» و به معنای «به تردید و گمان افکندن» است؛ همان طور که در مصراع «چون بوی تو دارد جان، جان را هله بنوازم» کلمهٔ «بوی» در دو معنای مختلف (رایحه» و «آرزو» به کار رفته است.

■ بیت زیر را از نظر کاربرد آرایهٔ «ایهام» بررسی کنید.

بار ادوی

حافظ

گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید

دعبر

گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد

مفعول

عالمه عالمی

معنای
عم گمراه کننده
هم هدایت کننده

قلمرو فکری

۱ با توجه به متن درس، حافظ، شرط وفاداری معشوق را در چه می‌داند؟

۲ بیت زیر، با کدام قسمت از سرودهٔ حافظ، ارتباط مفهومی دارد؟

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

حافظ حدیث دوست تویم مرد به صحبت دوست / که آشنا کنی آشنا ند دارد

۳ از کدام بیت درس، می‌توان مفهوم آیهٔ شریفهٔ «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» را

دریافت؟

در دست بنده چه صنوبری خندانند دارد

۴

نَج حِکْمَت حَقَّة رَاز

اسرار: رازها
اسرار: باخاری

روزی یکی نزدیک شیخ آمد و گفت: «ای شیخ آمده ام تا از اسرار حق چیزی با من نمایی.»
شیخ گفت: «باز گرد تا فردا.»

آن مرد بازگشت.

شیخ بفرمود تا آن روز، موشی بگیرند و در حقه کردند و سر حقه محکم کردند.

دیگر روز آن مرد باز آمد و گفت: «ای شیخ، آنچ وعده کرده‌ای، بگوی.»

شیخ بفرمود تا آن حقه را به وی دادند و گفت: «پنهان، تا سر این حقه باز نکنی.»

مرد حقه را برگرفت و به خانه رفت و سودای آتش بگیرفت که آیا در این حقه، چه سر است؟

هر چند صبر کرد نتوانست. سر حقه باز کرد و موش بیرون جست و برفت.

مرد پیش شیخ آمد و گفت: «ای

شیخ، من از تو سر خدای تعالی طلب

کردم، تو موشی به من دادی؟!»

شیخ گفت: «ای درویش، ما

موشی در حقه به تو دادیم، تو

پنهان نتوانستی داشت؛ سر خدای

را با تو بگویم، چگونه نگاه خواهی

داشت؟!»

بیان راز
اهل ان
نرمه ای
راز



اسرار التوحید، محمد بن منور

منور